

## درآمدی بر مطالعات فرودستان

### غلامعباس ذوالفقاری

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه آزاداسلامی واحد تهران مرکزی

تهران، ایران

### دکتر امیر علی نجمیان

گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه آزاداسلامی واحد تهران مرکزی

تهران، ایران

### چکیده

در دهه ۶۰ مجله‌ای با نام "گذشته و حال" (Past and Present) در انگلستان منتشر شد که انگاره‌های موجود در تاریخ‌نگاری اجتماعی را ترویج می‌کرد و عاملیت تاریخ را متفاوت از قبل می‌دید. این تاریخ‌نگاران در مقایسه با سایر تاریخ‌نگاران دیدگاه متفاوتی نسبت به عاملیت تاریخ داشتند. برای این افراد عاملیت تاریخ مختص به نخبه گان نمی باشد بلکه تھی دستان و به همان اندازه در دگرگونیهای تاریخی سهیم بوده اند. در دهه ۸۰ میلادی تاریخ‌نگاران هندی و آمریکای لاتین علاقه ی خاصی به این نوع تاریخ نشان دادند. این تاریخ‌نگاران پس از بررسی تاریخ نگاشته شده بعد از استقلال به این نتیجه رسیدند که تاریخ ملی آنها توسط ملی گراها واز دیدگاه و به نفع خود آنها نگاشته شده است. در این نحوه ی تاریخ نگاری حوادث تاریخی ای که با منافع آنها همسویی نداشته است بطور کل از تاریخ حذف شده اند. تاریخ نگاران فرودستان شباهت های بسیاری بین این نوع از تاریخ نگاری با تاریخ نگاری عصر استعمار یافته بودند. در عصر استعمار نخبه ی استعماری تاریخ را از ذم خود نگاشته بود و در عصر بعد از استعمار این نخبه ی ملی گرا بود که تاریخ را از دیدگاه خود می انگاشت. از دیدگاه این دو نوع تاریخ نگاری عامل دگرگونی های اجتماعی را سوژه نخبه می دانستند چه این فرد نخبه استعماری باشد یا ملی گرا. هدف تاریخ نگاران فرودست بازیافت صدا و عاملیت افرادی است که در لابلای اسناد تاریخی صدای شان به خاموشی گراییده است. این مقاله جستاری است در باب شیوه ها و راهکارهای بکار رفته توسط این تاریخ نگاران برای ارائه ی شیوه ی تازه ای در تاریخ نگاری.

**کلید واژه ها:** فرودست، عاملیت، صدا، ملی گرای، استعماری

#### مقدمه

گروه مطالعات فرودستان نام گروهی از تاریخ نگاران هندی-بریتانیایی است، که در دهه ی هشتاد میلادی تحت رهبری راناجیت گوها (Ranajit Guha متولد ۱۹۲۳)، شیوه ی جدیدی را برای نگارش تاریخ بنیان نهادند. اعضای این گروه سعی کرده اند قرائتی متفاوت از تاریخ نگاران پیشین از متون استعماری و پسااستعماری ارائه دهند. تضاد شدیدی بین قرائت های این گروه با برداشت های سنتی تاریخ نگاران استعماری و نخبه گان ملی گرای قرون نوزدهم و بیستم وجود دارد. تکیه ی عموم تاریخ نگاران بر نقشی بوده است که گروه های نخبه ی غالب در هند قبل و بعد از اضمحلال استعمار بازی می کرده اند. از این رو دغدغه ی اصلی مطالعات فرودستان بازبازی صدا (Voice)، ذهنیت (subjectivity) و عاملیت (Agency) فرودست می باشد که از تاریخ نگاری رسمی هند پاک شده اند. روستائیان، کشاورزان مستاجر، کارگران شهری، دالیت ها و زنان موضوع اصلی مورد مطالعه این گروه است.

گوها بر این باور است که مردم دنیا هندی ها را از طریق حکومت استعماری و ادبیات آن که درباره ی فرهنگ و تاریخ مردم هند بوده است می شناسد، نه از طریق کتاب ها و نشریاتی که بوسیله ی آنها به وجود آمده است. مردم تحت استعمار شبه جزیره ی هند از ابتدای قرن نوزدهم تصمیم گرفتند که درباره ی خود بنویسند و این نوشته ها عموماً به زبانهای محلی آنها و گاهی به زبان انگلیسی بود. با این وجود آنچه از این فرهنگ در غرب ارائه شده است بطور هدفمند تصویری بیگانه از آن ارائه داده اند که صحیح نمی باشد، و این تجربه استعمار و تاریخ نگاری آن هم چنان بعد از رهایی از استعمار استمرار داشته است. گوها تاریخ نگاران ملی گرای نخبه را به خاطر همدستی شان با حکومت استعماری و نادیده گرفتن مردم واقعی هند و نقشی که آنها در دوران قبل و بعد از استقلال در تاریخ هند بازی کرده اند مورد انتقاد قرار می دهد (گوها، مطالعات فرودستان، ۳۶).

پروژه ی مطالعات فرودستان نام خود را از اصطلاحی که مارکیست ایتالیایی آنتونیو گرامشی (Antonio Gramsci) برای مردم غیر نخبه در کتاب "یادداشت های زندان" بکار برده است برگرفته است. فرودست به معنای گرامشی ای آن به طبقات غیر نخبه ای اطلاق می شود که از توان سوژکنیویته و عاملیت بوسیله نظام سلطه اقتصادی-سیاسی نخبگان محروم شده اند. این پروژه تحت رهبری راناجیت گوها بطور کلی بر "تناقض های ساختاری" موجود در حکومت های امپریالیستی و تحمیل قیمومیت بر جوامع محروم متمرکز است. گوها همراه با سایر اعضای گروه

نمونه های بسیاری از استعمار طبقات پایین توسط حکومت استعماری و همدستان ملی گرایان آورده اند (چاکرabortی، ۴۷۶).

امروزه مطالعات فرودستان به تاریخ هند محدود نبوده، فراتر از مرز هندوستان رفته است و باعث علاقه مندی روشنفکران بسیاری به شیوه ی انتقادی آنها از سبک تاریخ نگاری غالب گردیده است. در حال حاضر مطالعات فرودستان به یک رشته در دیپارتمانهای مختلفی مثل ادبیات، جامعه شناسی و غیره تبدیل گردیده است و این باعث پیشرفت شگرفی در رشته ی فمینیسم جهان سوم در غرب نیز شده است.

از زمان ظهور این شیوه ی مطالعه ی تاریخ در اوایل دهه ی ۱۹۸۰ منتقدین بسیاری این شیوه ی تاریخ نگاری را زیر سؤال برده اند. یکی از این منتقدین عارف دریلیک (ArifDirlik) که می گوید مطالعات فرودستان آن طور که ادعا می شود مقوله ی جدیدی نیست و این سبک تاریخ نگاری قبلاً توسط تاریخ نگاران مارکسیستی بریتانیایی مورد استفاده قرار گرفته است و تنها تفاوتی که مطالعات فرودستان با این شیوه دارد این است که آنها این شیوه را با اوضاع و احوال جهان سوم وفق داده اند. او معتقد است که:

نوشته های تاریخی تاریخ نگاران مطالعات فرودستان نشان دهنده ی بکارگیری روش های تاریخی در تاریخ نگاری هند است که در دهه ی هفتاد میلادی تحت تاثیر مورخین علوم اجتماعی مثل ای پی تامسون (E. P. Thomson)، اریک هابس بوم (Eric Hobsbawm) و بسیاری دیگر رواج داشتند. (نقل از چاکرabortی، ۴۶۷)

قضاوت درباره ی پروژه ی مطالعات فرودستان صرفاً به عنوان کپی برداری از شیوه ی تاریخ نگاری مارکسیست های بریتانیایی کار منصفانه ای به نظر نمی رسد. در خلال این مقاله روشن خواهد شد که مطالعات فرودستان نه تنها باعث پیشرفت و نوآوری در نگارش تاریخ هند شده است، بلکه دارای تفاوت های بسیاری با شیوه های تاریخ نگاری مارکسیست های بریتانیایی می باشد.

### مطالعات فرودستان و تاریخ نگاری مدرن هند

بسیاری از مورخین هندی پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ بر آن شدند تا تاریخ خود را از استعمار تاریخ های معماری رهایی بخشند و نسخه های ملی تاریخ ملی خود را بوجود بیاورند. این تاریخ نگاران بعد از استعمار را می توان به دو گروه تقسیم نمود. گروه اول به ایده های امپریالیستی در تاریخ هند پایبند است و حکومت معماری طرفدار می کنند و معتقدند که حکومت معماری مزایای بسیاری برای کشور هند و مردمانش داشته است؛ گروه دیگر که تمایلات ملی گرایی دارند سعی دارند که گذشته را از یوغ استعمار برهانند و نشان دهند که حکومت معماری چه لطمه ای به کشور هند و مردمان آن زده است.

نتیجتاً ملی گرایی و استعمارگرایی دو مقوله اند که باید توسط روشنفکران مورد تحقیق و تفحص قرار گیرند. تاریخ نگاران امپریالیستی که به عنوان مکتب کمبریج شناخته می شوند بر این باورند که استعمارگرایی دارای فواید زیادی برای مردم هند بوده، باعث توسعه ی وحدت سیاسی و ایجاد موسسه های مدرن، صنعت و حکومت قانون در هند شده است. نبود حکومت معماری باعث ادامه ی تسلط حاکمان ستمگر محلی می شد که مردم خود را از عصر مدرن عقب نگه می-داشتند. چنین باورهایی درباره ی تاریخ هند باعث واکنش تاریخ نگاران جوانی شد که در دانشگاهها و موسسات بریتانیایی تحصیل کرده بودند. آنها بر این باور بودند که استعمار نه تنها واجد اثرات مفیدی بر اقتصاد و فرهنگ هند نبوده است بلکه جلوی پیشرفت آن را نیز گرفته، باعث پسرفت آن گردیده است. آنها همچنین موافق نبودند که استعمار باعث وحدت هند شده است بلکه این تلاش های مردم هند بود که باعث تحقق چنین وحدتی شد. این تاریخ نگاران عقیده دارند که پیشرفت هایی نیز که نصیب مردم هند شده است به خاطر تلاشهای ملی گرایان بوده است.

آنیل سیل تاریخ نگار مکتب کمبریج در کتاب خود با عنوان ظهور ملی گرایی هند (۱۹۶۸) تاکید دارد که جنبش ملی گرایی "حاصل کار گروه کوچکی از نخبه گان است که در موسسات بریتانیایی که در هند تاسیس شده بودند پرورش یافته اند. [و] این گروه نخبه برای بدست آوردن قدرت و منافع با بریتانیا در حال رقابت و همکاری بودند" (نقل از چاکرابارتی، ۴۶۹). بنابراین نخبگان هند از فرصت های محدودی که دولت بریتانیا برای آنها در بدست آوردن قدرت و منافع فراهم می نمود کمال استفاده را می بردند. به عقیده ی تاریخ نگاران کمبریج این میل به قدرت و منافع شخصی از سوی نخبگان با مبارزات آرمان گرایانه ی مردم هند برای آزادی اشتباه گرفته می

شود. بنابراین از لحاظ انگیزه باید ملی‌گرایی و استعمارگری را دو روی یک سکه دانست. سیل بر این باور است که تاریخ ملی‌گرایی هند رقابتی بین هندیان با یکدیگر و روابط آنها با امپریالیسم است که مانند وابستگی متقابل دو مرد پوشالی به هم می‌باشد (نقل از چاکرابارتی، ۴۷۰).

بی‌پان‌چاندرا (Bipan Chandra) در دهه ی ۷۰ میلادی گفتمانی را بوجود آورد که مخالف گفتمان مکتب کمبریج بود. چاندرا و همکارانش تاریخ هند را در دوران استعمار به مثابه ی جنگی حماسی بین نیروهای ملی‌گرا و استعمار می‌انگارند. او همانند تاریخ‌نگاران دهه ی ۶۰ استعمار را بعنوان نیرویی واپسگرا که باعث از بین رفتن تمام مظاهر توسعه در جامعه ی هند گردید در نظر می‌گیرد. او استعمار را مسبب تمام مشکلات هند می‌داند. حتی وی از این هم فراتر می‌رود و سیاست اقتصادی استعمار را مسبب تمام کشمکش‌های دینی و کاستی‌شایع در هند می‌بیند. او ملی‌گرایی را نیرویی مولد در مبارزات مردم برای دستیابی به حاکمیت می‌داند و رهبران ملی‌گرا مثل گاندی و نهرو را بعنوان "مولفین" مبارزات ضد امپریالیستی در نظر می‌گیرد، و به منظور رد نمودن مفهوم سیل از کشمکش‌ها، او می‌گوید که نزاع اصلی بین هندیان به خاطر منافع شخصی شان نبوده بلکه این نزاع بین منافع و ایدئولوژی دولت استعماری با مردم هند بوده است. لذا از دیدگاه تاریخ‌نگاری ملی‌گرا نزاع‌های طبقاتی و کاستی (caste) موجود در هند نسبت به این نزاع از اهمیت کمتری برخوردارند و در بررسی‌های تاریخ‌نگاری ملی‌گرا باید این گونه انگاشته شوند. در حقیقت، از دیدگاه چاندرا درباب تاریخ هند مردم کوچه و بازار صرفاً نقش ابزاری در دست نخبه‌گان را بازی نموده‌اند و وی حاضر نیست که عاملین و سوژه بودن فرودستان را بپذیرد. لذا نه تنها فرودستان و شورش‌هایشان در سطح محلی و ملی در تاریخ‌نگاری ملی‌گرا نادیده گرفته می‌شوند بلکه تلاش شده است تا صدای آنها را نیز خاموش کنند.

بخاطر نیل به هدفشان که دستیابی به قدرت بود گفتمان ملی‌گرا مجبور شد تا کل ملت و خواسته‌هایشان را در انقلاب منظور نمایند. برای رسیدن به این هدف آنها ناآرامی‌های اجتماعی غیر نخبگان و جنبش عدم‌خسونت‌گاندی را به مثابه درخواستی برای دولت مستقل تفسیر نمودند، و این در حالی است که تاریخ‌نگاران ملی‌گرا دانش و عاملیت را برای فرودستان قایل نبودند و آنها را فاقد توانایی برآورده کردن نیازهای ملت می‌دانستند. مضاف بر این ایدئولوژی گاندی برای دنیای مدرنی که آنها قصد بنیان‌گذاری را داشتند کهنه به نظر می‌رسید. ولی تاریخ‌نگاران مطالعات فرودستان بر این باورند که ملی‌گراها مانند تاریخ‌نگاران عصر استعمار شورش

های فرودستان را در متون خود نادیده گرفته اند. برای تاریخ نگاران مطالعات فرودستان دانش و عاملیت فرودستان از مهمترین رخدادهای تاریخ هند بوده اند. تاریخ نگاران ملی گرا و استعماری فرودستان را در کنترل خود قرار دادند و سازماندهی جدیدی به آنها بخشیدند. همچنین آنها فرودستان را به مثابه مردمی بدون تاریخ، نژاد و فرهنگ طبقه بندی نمودند.

در دهه ی ۱۹۷۰ نوع روایت استعماری و ملی گرا از تاریخ هند باعث دلزدگی مردم گردید. مردمی که ستم های حکومت استعماری را با گوشت و پوست خود تجربه کرده بودند، نمی توانستند ادعاهای تاریخ نگاران استعماری را که شورش های آنها را عاری از هر گونه عقیده و آرمانی می دانستند بپذیرند. همچنین مردم می دانند که دولت ملی ایشان انتظارات شان را برآورده نکرده است و نه تنها از ثمره استقلال کشورشان بهره ای به آنها نرسیده است بلکه آنها بوسیله ی دولت بومی خود نیز به بهانه ی الویت های ملی گرایی مورد ستم واقع شده اند. حاصل این که اکثر جوانان تحصیل کرده شیفته ی مائوئیسم و گروه های انقلابی منشعب از آن گردیدند که از این بین بعضی نظیر ناکسلها (Naxals) در مقابل دولت مرکزی دست به اسلحه بردند. این در حقیقت پایانی بر عقاید و تاریخ نگاری ملی گرایی بود.

### مطالعات فرودستان: آغاز و اهداف

در این زمان بود که ضرورت نگرشی نو به تاریخ نگاری احساس می شد و تاریخ نگاری مطالعات فرودستان به عنوان پاسخی برای تشریح تاریخ واقعی مردم هند ظهور یافت. گوها به عنوان پیش قراول این پروژه، تاریخ نگاری به شیوه ی ملی گراها و مکتب کمبریج را رد کرده، معتقد است این نوع از نگارش تاریخ ذاتاً نخبه گرا هستند و استقلال هند را حاصل مبارزات طبقه ی نخبه هند می دانند که این خود موجب نادیده گرفته شدن نقش توده ی مردم در استقلال هند می شود.

گوها در جلد اول مجله ی مطالعات فرودستان اهداف این پروژه را "مخالفت با اکثر کارهای رایج در تاریخ نگاری به خاطر ناتوانی آن در پذیرش فرودست به عنوان خالق سرنوشت خود می داند" (چاکرابارتی، ۴۷۲). در این رویکرد گوها به عنوان ضد نخبه گرا بر این باور است که فرو دستان نقش اصلی را در تاسیس دولت- ملت شان داشتند. هرچند که نزاع ها و تلاش هایشان توسط نیروهای سرکوبگر استعماری و بومی مسکوت مانده اند.

اگرچه برخی از منتقدین شیوه ی تاریخ نگاری گوها را قبول ندارند و آن را کپی برداری از تاریخ نگاری مارکسیستی می دانند با این حال این شیوه از تاریخ نگاری با شیوه ی "تاریخ از پایین" ای پی تامسون و اریک هابس بوم متفاوت است. علی رغم این که مارکسیست های هند مخالف تاریخ نگاری ملی گرا و مکتب کمبریج بودند توصیف آنها از ایدئولوژی مدرنیسم و یسرفت با ایدئولوژی های دولت-ملت یکسان بود. مارکسیست ها تمایلی برای بررسی ایدئولوژی های ادیان و کاست های هند نداشتند چرا که این ایدئولوژی ها را عقب مانده می پنداشتند. اگرچه آنها ادعا می کردند که قهرمان آزادی مظلومانند، با این حال "تجربه زندگی شده ی" ادیان و رسم و رسوم مظلومان را در نظر نمی گرفتند و نمی توانستند توضیحی برای شورش های روستائیان هند بیابند و این شورش ها را به عنوان گذاری به خود آگاه انقلابی تلقی می کردند. لذا آنها قادر به بازنمایی توده ها نبودند و همانند تاریخ نگاری ملی گرا عاملیت را از چنگ مردم عادی ربودند. (پراکاش، ۱۴۷۶).

ویژگی متمایز کننده ی تاریخ نگاری گوها از تاریخ نگاران ملی گرا و کمبریج تعریف مجدد از "امر سیاسی" در ارتباط با هند زمان استعمار است. او بیان می کند که این تاریخ نگاران قلمرو امر سیاسی را با فرایندهای رسمی دولتی و سازمانی اشتباه گرفته اند. او می گوید که: در تمام نوشته هایی از این دست پارامترهای سیاست هند آنهاهی بودند که توسط موسسات بریتانیایی برای اداره ی آن کشور ارائه شده بودند و آنها سیاست را برابر با مجموع فعالیتها و عقاید افرادی می دانستند که بطور مستقیم در اداره ی این موسسات یعنی حکومت استعماری و گروههای غالب در جوامع بومی دخیل بودند (چاکرابارتی ۴۷۲).

تاریخ نگاران ملی گرا و کمبریج واژه های مردم و فرودست را مترادف می دانند، در حالی که گوها می گوید که "سیاست مردم" از سیاست نخبه گان بطور مستقل وجود داشته است. به عقیده ی گوها سیاست نخبه گان بصورت بسیج عمودی عمل می کند که اقتباسی است از سازماندهی پارلمانی بریتانیا. این گفته در توافق با "دیدگاه مکتب کمبریج از سیاست بعنوان رقابت بین همکارانی است که توسط راج از نخبه گان جمعیت بومی دست چین شده اند" (گوها، سلطه بدون نظام سلطه، ۹۰). بنابراین این نخبه گان بر اساس قانون انجام وظیفه می کردند. به عقیده ی سیل "آنچه که گزینه های سیاسی را تعیین می کرد مسابقه برای اعمال نفوذ، موقعیت و منابع بود. برای تحقق این اهداف، حامیان آنها مشتریان شان را طوری سازماندهی می کردند تا برای رسیدن به

موقعیت بهتر رقابت کنند" (۹۰). این در حالی است که قلمرو سیاسی فرودستان برای مداخلات سیاسی بصورت افقی عمل می‌کرد. این جنبش‌ها بر اساس "روابط خویشاوندی و منطقه‌ای" بنا بر خود آگاه طبقاتی آنها سازماندهی می‌شدند. این چنین جنبش‌هایی نسبت به جنبش‌نخبه‌گان خشن‌تر و انقلابی‌تر بودند. به همین خاطر رهبران ملی با اتخاذ استراتژی‌های خاص و با کمک سازمانهای مرتبط با خود توانستند این شورشها را به نفع خود مورد استفاده قرار دهند.

هدف اصلی جنبش‌های فرودستان مقاومت در برابر زیردست بودن است چه این قدرت منشأی محلی داشته باشد چه خارجی. فرودستان اعتمادی به هیچ نوع حکومتی ندارند و این به این خاطر است که آنها همیشه در معرض ظلم و ستم حکومت‌های داخلی و خارجی بوده‌اند. به همین خاطر است که آنها تلاش نموده‌اند تا خود را از ملی‌گراها و استعمارگران جدا کنند. مضاف بر این، شورش‌ها و دلایل آنها برای شورش به خاطر منطقه، کاست و دین‌شان با هم فرق داشته‌است. بنابراین، بررسی یکسان چنین جنبش‌هایی کاملاً نخبه‌گرا و غیر تاریخی است.

تاریخ‌نگاران مارکسیست مانند هابسبوم شورش‌های روستاییان را امری "پیشا-سیاسی" (Pre-Political) می‌دانند چرا که چنین نگاری‌ای حول محور طبقه، دین و روابط خانوادگی می‌چرخد. هابسبوم به تکرار می‌گوید که فرودستان "مردمی پیشا-سیاسی‌اند که هنوز زبانی برای بیان آنچه که از دنیا می‌خواهند نیافته‌اند (چاکرabortی، ۴۷۳). برای مارکسیست‌ها این شورش‌ها مانند سوپاپ اطمینانی بود که حاصل خودآگاه کاذب‌شان بود. علاوه بر این، شورش‌های فرودستان به نظر تاریخ‌نگاران ملی‌گرا نیز امری پیشا-سیاسی محسوب می‌شد چرا که آنها بر این عقیده بودند که فرودستان بدوی و فاقد تحصیلات بودند لذا این باعث می‌شد واجد هیچ گونه خودآگاهی‌ای نباشند. لذا لازم است که آنها ابتدا به عصر مدرن وارد شوند بعد آنها خواهند توانست که به خودآگاهی دست یابند. ولی به نظر تاریخ‌نگاران مکتب کمبریج این شورش‌ها وقایع سنتی‌ای می‌باشند که گاهی اوقات در زمان مشکلات اقتصادی یا سیاسی رخ می‌دادند و از اهمیت زیادی برخوردار نبودند. سیل مقاومت فرودستان را بعنوان "شورش‌های روستاییان از نوع سنتی می‌داند. برداشتن چوب و چماق بعنوان تنها راه اعتراض در برابر مشکلات. محتوای سیاسی خاصی نیز در آنها نمی‌شود دید" (نقل از گوها، سلطه و نظام سلطه، ۸۹).

بر خلاف این نظرها، گوها عقیده دارد که این مردم با عصر استعمار همزمانند و عقب‌افتاده و دور افتاده از زمان‌شان نیستند. برای نشان دادن مخالفت‌شان با طبقه‌ی حاکم رمزگان لباس، سخن



گفتن و رفتاری را انتخاب می نمودند که کاملاً در تضاد با طبقه ی حاکم بود. به عقیده ی گوها "وارونه کردن نماد حاکمیت اولین اقدام برای شورش توسط روستاییان بود" (چاکرabortی، ۴۷۳). سرانجام روستائیان تمام نمادهای شأن و قدرت اجتماعی را در شورش هایشان تخریب و از بین می بردند و در حقیقت این نمادی است برای تخریب هر آنچه که باعث استثمار آنها گردیده بود. تاریخ نگاری فرودستان با تعریفی که از امر پیشا سیاسی توسط تاریخ نگاران ارائه شده بود موافق نبود، لذا سعی نمودند تا تعریف مجددی از این مفهوم ارائه دهند. به نظر تاریخ نگاران تاریخ فرایندی مرحله ای می باشد که حرکتش به صورت پیشرفت خطی است و از مراحل مثل امر پیشا سیاسی بعد مرحله ی فتودالیسم و غیره تشکیل شده است. به نظر گوها این مفهوم در مورد هند صدق نمی کند چرا که اگر فرض کنیم که استعمارگرایی پدیده ای مدرن است که هدفش متمدن سازی جوامع بی تمدن است؛ پس چگونه ممکن است که مردمی که پیشا سیاسی اند بتوانند راهکارهایی را برای شورشهای مختلف برنامه ریزی نمایند تا نه تنها روابط استعماری قدرت را به چالش بکشند بلکه از طرف دیگر موفق شوند تا استعمارگران را از کشورشان اخراج نمایند. نخبه گان ملی گرا که آئینه ی تمام نمای قدرت های استعماری بودند بخاطر منافع خویش ایدئولوژی مشابهی را دنبال نمودند و خود را پیش قراول مدرن کردن و مدرن سازی هند نامیدند. آنها مدعی بودند که هند را که کشوری پیشامدرن بود به سوی کشوری مدرن سوق خواهند داد. با این حال، در بیانیه ی خود برای تشکیل دنیایی نو این ادعا را داشتند که حکومت قانون و دموکراسی را برای همه پایه گذاری خواهند نمود. در حالی که آنها ظالم ترین و غیر دموکرات ترین نظامی را بوجود آوردند که باعث پسرفت جامعه ی هند به سوی برخوردهای طبقاتی، کاستی و دینی گردید که از برخوردهای عصر استعمار هم خونبارترند.

برای پروژه مطالعات فرودستان این فرد فرودست است که سرنوشت خود را می سازد نه دولت یا قدرت حاکم؛ لذا این مستلزم استراتژی هایی است که نشان دهد فرودستان واجد خودآگاهی اند و این خودآگاهی بود که باعث شورش هایشان شد. برای انجام این کار گوها تصمیم می گیرد تا ارتباطی بین متون مکتوب قبل و بعد از استقلال هند و مکانیسم های قدرت بیابد. گوها مجبور شد تا از رشته های دیگر کمک بگیرد چرا که یافتن اسنادی که بتوانند بطور مستقیم عاملیت فرودست را در شورش ها نشان دهد محال به نظر می رسید. تمام اسناد موجود در آرشیو پلیس یا موسسات دیگر در عصر استعمار یا پس از آن گزارشات مغرضانه ای از ناآرامی

های مردم از دیدگاه قدرت غالب می باشند. گوها در کتاب ابعاد ابتدایی شورش های روستائیان در هند تحت استعمار (۱۹۹۹) گزارشات اسنادی موثقی از شورش های روستائیان هند روایت می کند و رابطه ی بین نخبه گان و فرودستان و همچنین روابط بین فرودستان با یکدیگر را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. او نمونه هایی از شورش ها را به منظور نشان دادن سوژه بودن و عاملیت فرودستان را به عنوان نمادی از خودآگاهی آنها ارائه می دهد.

### انتقاد از مطالعات فرودستان

از زمان ظهورش، مطالعات فرودستان مباحث جدی ای در داخل و خارج مطالعات ادبی در مورد توانایی صدای فرودست برای سخن گفتن در متون استعماری و پسااستعماری برانگیخته است. آیا واقعاً این امکان وجود دارد که بتوانیم صدا، سوژه بودن و عاملیت فرودست را از لابلای متونی که عموماً توسط قدرتهای ظالمانه حاکم نوشته شده اند بیرون بکشیم. گایاتری چاکراواری اسپیواک که عضو اقماری این گروه می باشد با این گروه همدردی کرده، در ضمن از آن نیز انتقاد می نماید. در مقالات تأثیرگذار خود با عناوین "آیا فرودست می تواند سخن بگوید؟" و "مطالعات فرودستان: واسازی تاریخ نگاری" وی بیرون کشیدن صدا و عاملیت فرودست را دشوار می داند و این بخاطر "وابستگی آن به پس زمینه های گفتمان غالب است که سوژه ی فرودست را برمی سازد و نحوه ی ابراز آن و جایگاهی را که فرودست باید از آنجا سخن بگوید تا شنیده شود را تعیین می کند" (کرونل Coronil ۳۹).

اسپیواک بر این باور است که پروژه ی مطالعات فرودست باید نظریه ی دگرگونی را ارائه دهد (اسپیواک، مجله مطالعات فرودستان ۱۹۷) چرا که استعمار باعث شد که هند از مرحله ی نیمه فئودالی به وضعیت سرمایه داری گذار نماید. در این مرحله که اسپیواک آن را سیاسی نمودن فرد استعمار شده می نامد، سوژه استعماری را عضوی از نخبه گان محلی یا ملی گرایان بورژازی می داند. تاریخ نگران ملی گرا نخبه گان را عامل دگرگونی در رابطه بین استعمارگر و استعمار شده می داند در حالی که تاریخ نگاران مطالعات فرودستان مخالف این مفهوم بوده، تاکید بیشتری بر شورش های فرودستان به مثابه عامل دگرگونی دارند.

مقاله ی "آیا فرد فرودست می تواند حرف بزند؟" نقدی است بر نخبه گان اروپایی و آسیایی ای که به مفاهیم ذاتگرا در باب سوژه فرودست باور دارند و این حق را به خود می دهند که برای طرفداری از او به جای او حرف بزنند. در این مقاله اسپیواک با چهار گروه از نویسندگان که باور

دارند که فرد فرودست می تواند به طور مستقیم حرف بزند و سوژه بودن و عاملیت خود را نشان دهد مخالفت می ورزد. این گروه ها شامل میشل فوکو و ژیل دلوز، گروه مطالعات فرودستان، فمینیستهای غربی معاصر و نویسندگان هندی و انگلیسی دوران استعمار می باشند.

اسپیواک می گوید که فوکو و دلوز که خود را از طرفداران رهایی و آزادی فرودستان می دانند مفاهیم مشابهی مانند روشنفکران و تاریخ نگاران غربی را تکرار می نمایند. اسپیواک بیان می دارد که این روشنفکران:

با نادیده گرفتن تقسیمات کار و شفاف جلوه دادن آسیا (به این شرط که سوژه در ظاهر جهان سومی نباشد)، و تصدیق سوژه حقوقی به عنوان سرمایه ای اجتماعی باعث مشکلاتی شدند که در نظریه ساختار گرا و پسا ساختارگرایی مشترک اند. چرا باید چنین انسدادهایی توسط روشنفکرانی که بهترین پیامبران عدم همگونی و [نظریه] دیگر بودگی اند مورد تایید قرار گیرند؟

به عقیده اسپیواک، در حقیقت این روشنفکران ناخواسته همانند سایر روشنفکران غربی که تلاش شان بر ایجاد دوباره ی گرایشات استعماری و نئواستعماری اند دچار اشتباه شده اند. به این منظور اسپیواک اظهار می دارد که "بنا به عقیده ی فوکو و دلوز اگر به مردم تحت ستم فرصتی داده شود... و از طریق همبستگی به اتحاد سیاسی (درونمایه ای مارکسیستی در اینجا دیده می شود) برسند آنگاه فرودست می تواند هم حرف بزند و هم از وضعیت خود شناخت پیدا کند (اسپیواک، ۲۸۳). این به خاطر این است که فوکو و دلوز وضعیت یکسانی را برای فرودست آسیایی و غربی در نظر می گیرند و وضعیت فرودستی آنها را نادیده می گیرد.

در غرب فرودستان توسط دولت خود مورد ظلم و ستم واقع می شوند ولی در آسیا فرودستان که تحت سلطه ی دولتی خارجی اند تلاش می کنند که خود را از یوغ استعمارگران نجات دهند. فرودستان غربی به ضد دولتهای خود قیام می کنند تا شرایط زندگی بهتری را از دولت خود بخواهند، در حالی که در آسیا مردم به خاطر خاک و سرزمینشان می جنگند. در حقیقت، یکسان دیدن این دو نوع از فرودستان به منزله ی تحت کنترل در آوردن دیگری آسیایی توسط غرب است. نتیجتاً، آنچه از عقاید فوکو و دلوز می توان برداشت نمود این است که آنها وضعیت آسیایی ها را با دیدی ذاتگرا می نگرند، در حالی است که آنها ادعای واسازی سوژه ی ذاتگرای اروپایی را دارند.

اگرچه اسپيواک بيشتر با گروه مطالعات فرودستان موافق است تا با فوکو و دلوز، با اين حال او تصريح می کند که "آنها بايد بپرسند که آیا فرودست می تواند حرف بزند؟" (اسپيواک ۲۸۳). هدف مطالعات فرودستان "بازنگری تاريخ نگاری استعماری هند از دیدگاه ناپيوستگی شورشهای روستاييان در زمان اشغال استعماری [هند] می باشد" (۲۸۴). گوها در طبقه بندی نخبگان و فرودستان به منظور دوری کردن از انگ ذاتگرایی نخبه گان را به سه دسته ی زیر تقسیم می نماید:

۱. گروههای خارجی حاکم

۲. گروههای بومی حاکم بر کل هند

۳. گروههای بومی حاکم در سطح محلی و منطقه ای

او گروه سوم را "مردم" یا فرودستانی می نامد که خود نسبت به ساير گروههای حاکم در سطح ملی فرودست اند. با اين طبقه بندی گوها حیطه ی مردم فرودست را به گستره ی بيشتری از مردم می کشاند. ولی اسپيواک با اين طبقه بندی موافق نیست چرا که خط متمایز کننده ی بين نخبه گان و فرودستان مخدوش می شود. وی عقیده دارد که " اگر موضوع مورد بررسی اين گروه مردمی باشد که مابين مردم نخبه و فرودست باشد اين انحراف از ایده آلهای آنهاست؛ ایده آلهایی که در آن مردم یا فرودستان به مثابه ی تفاوتشان با نخبه ها تعريف می شوند (۲۸۵- ۲۸۴).

اسپيواک، فوکو و دلوز و مطالعات فرودستان را متهم می کند که آنها در پی یافتن شکل نابی از خودآگاه فرودستان می باشند که خود امری محال است. بنابراین، آنها در اشتباهند چرا که فکر می کنند سوژه ی فرودست ذاتگرا، واحد و دارای استقلال است. در اين مورد، عقايد اسپيواک با مفهوم دوسویی (ambivalence) که بوسیله ی هومی بابا وضع و گسترش یافت همخوانی دارند. در مفهوم دوسویی در اثر تماس بين دو قطب استعمارگر و استعمار شده تغييراتی رخ می دهد که باعث می شود اين دو قطب ديگر همانند زمان قبل از تماس شان نخواهند بود.

به عقیده ی اسپيواک در تاريخ نگری زمان استعمار و تاريخ نگاری ملی گرا حضور فعال زنان در شورشهای ضد استعماری نادیده گرفته شده است. وی می افزايد که هيچ اثری از حضور زنان در تاريخ ملی استقلال هند وجود ندارد. لذا وی تعريف مجددی از مفهوم فرودست ارائه می دهد و زنان طبقه پايين و متوسط را به حوزه ی مطالعات فرودستان می افزايد. به عقیده ی وی زنان مورد ظلم مضاعف قرار گرفته اند چرا که آنها همزمان مورد ستم دولت استعماری و نظام ظالم مردسالار هند بوده اند. اسپيواک در مقاله ی "آيا فرودست می تواند سخن بگويد؟" می نويسد:

در سرگذشت فراموش شده ی سوژه ی فرودست، آنچه بطور مضاعف نادیده گرفته شده است تمایز جنسی است. مسئله شرکت زنان در شورشها یا قوانین تقسیم جنسیتی کار نیست، چرا که برای هردوی اینها مدرک وجود دارد. [مسئله این است که] فرودست به عنوان موضوع تاریخ-نگاری استعماری و سوژه ی شورشها و تولید ایدئولوژی دارای تاریخ نبوده، نمی تواند سخن گوید. فرودست اگر زن باشد دوبرابر در سایه خواهد بود. (نقل شده در مورتین، ۵۹)

برای اثبات این گفته ها اسپيوک پيکر ساتی (Sati) را مورد مطالعه قرار می دهد. ساتی به زنی اطلاق می شود که هنگام مرگ شوهر باید خود را بر روی آتش هیزمهای شوهر بیاندازد و بکشد. در باب ساتی به عنوان یک سنت، اسپيوک دو خوانش از گزارشات بریتانیایی ها و هندوها ارائه می دهد. متون بریتانیایی ادعا می کنند که حکومت استعماری آمده است تا با منسوخ کردن سنت ساتی "زنان قهوه ای پوست را از دست مردان پوست قهوه ای" (اسپیواک، ۲۹۶) نجات دهد. این در حالی است که هندوها خاطر نشان می کنند که اجرای مناسک ساتی برای زنان اجباری نبوده است. آنها ادعا می کردند که این در اختیار خود زنان بوده است تا خود را بعد از مرگ شوهرانشان بسوزانند. هیچ کدام از این گفتمان ها از طریق بازنمایی غیر واقعی زنان هندو حاضر نیستند که اجازه دهند خود این زنان سخن بگویند یا عاملیت خود را نشان دهند. مضاف بر این، آنها باعث به خاموشی کشاندن سخن و عاملیت زن هندو می شوند.

همچنان که در بالا ذکر شد، اسپيوک زن آسیایی را نماد فرودستی می داند که میدان مبارزه ای را می ماند که نظریه های فکری متفاوتی به جای آن سخن می رانند. نظریه فکری دیگری که اسپيوک از آن انتقاد می کند فمینیست غربی است که به دنبال یافتن دلیل یکسانی برای استثمار زنان جهان سوم هستند. تلاش فمینیست های غربی این است که شرایط مادی زنان جهان سوم را بر اساس ایدئولوژی های غربی در مورد زنان مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. این تلاشی بیهوده است چرا که وضعیت اجتماعی زنان در غرب کاملاً با وضعیت اجتماعی زنان در شرق متفاوت است. نتیجتاً، اگر آنها بخواهند به جای این زنان سخن بگویند، سخنانشان وضعیت واقعی زنان جهان سوم را منعکس نخواهند کرد و آنها هم دچار همان اشتباهاتی خواهند شد که روشنفکران غربی در بازنمایی وضعیت فرودستان آسیایی داشتند.

اسپیواک مفاهیم جهانی فمینیسم را رد می نماید و از آنها می خواهد که بجای همه ی زنان سخن نگویند چرا که وضعیت همه ی زنان مثل هم نیست. او از فمینیست ها می خواهد که

"مزایای زن بودن را به فراموشی بسپارند". از این مفهوم او این گونه برداشت می کند که پس زمینه های سنتی دانشگاهها و موسسات ما را به نحوی آموزش می دهند که به ما نحوه ی تفکر درباره ی رابطه ی ما با دنیا را دیکته می کنند. حاصل این که پیش از آن که درباره ی روابط مان با دنیا چیزی یاد بگیریم اسپوواک می گوید "باید نظام های برتر دانش غربی را که به طور غیر مستقیم در خدمت منافع استعماری و نئواستعماری بوده اند فراموش نمود" (مورتن، ۹).

بنیتا پری (Benita Parry) که منتقدی پسا استعماری است دیدگاه بدبین اسپوواک درباره ی احتمال مقاومت و عاملیت فرودست را مورد انتقاد قرار می دهد. او عقیده دارد که اسپوواک همراه با هومی بابا نقدی و سازانه از گفتمان استعماری ارائه می دهند که "با صدای فرد بومی را محو می کند یا مقاومت فرد بومی را در برابر شیوه هایی که قدرت استعماری را زیر سوال می برند محدود می نماید" (پری، ۱۹-۱۸). پری عقیده دارد که عقاید اسپوواک و بابا به "کم ارزش شدن متون ضد امپریالیستی ای که توسط جنبش های آزادی بخش ملی نوشته شده اند منجر می شوند؛ این در حالی است که مفهوم معرفتی خشونت و انسداد گفتمان های معکوس نقش فرد بومی را به عنوان سوژه ی تاریخی، مبارز، استاد دانش های نامتعارف و خالق سنتهای نامتعارف محو می نماید" (۱۹).

پری تصریح می کند که اکثر عقاید بیان شده توسط اسپوواک در مورد عدم توانایی زنان فرودست برای سخن گفتن حاصل "مطالعه ی گفتمان ساتی می باشد که در آن قوانین پدر سالار هندو با روایت سازی استعماری از فرهنگ هندی تلفیق می شوند تا هر نشانی از صدای زنان را بزدايد" (۱۹). پری عقیده دارد که اسپوواک مانند سایر روشنفکران و فمینیستهای غربی حرفهای کلی ای درباره ی "برسازی سوژه ای زنان یا ابژه سازی آنها" می زنند که در این گفته ها همه ی زنان یکسان به نظر می رسند. با این همه، پری عقیده دارد که چون زنان فرآورده ی نظام های فرهنگی، کاستی و دینی متفاوتی می باشند، "این امکان وجود دارد که شواهد و ردی از صدای زنان را در جاهایی که زنان خود را به عنوان شفا دهنده، مرتاض، خوانندگان ترانه های مذهبی، صنعتگر و هنرمند معرفی می کنند تا با آن بتوانند مدل اسپوواک از فرودستان خاموش را تعدیل کند" (۱۹). از آن جایی که در دیدگاه اسپوواک برساخت سوژه توسط قدرتهای امپریالیستی منسه ای را برای فرد استعمار شده باقی نمی گذارد تا بتواند خود را نشان دهند لذا این باعث به سکوت

کشاندن آنها می شود. چنین فرد فرودستی نه می تواند هژمونی غالب را از هم بگسلد و نه قدرتی دارد که گفتمانی مخالف گفتمان غالب بوجود آورد.

منتقد دیگر اسپیواک، که با شیوه ی جدیدی به فرودستان می نگرند فرناندو کارونل می باشد. او در مقاله اش تحت عنوان "گوش دادن به فرودست: مطالعات پسا استعماری و بوطیقای ولایات تحت استعمار نوین" پیشنهاد می کند که:

فرودست را نه باید به مثابه ی سوژه ای دارای استقلال که فعالانه فضای محدودی را اشغال می کند در نظر گرفت و نه باید وی را سوژه ای بنده وار بشمار آورد که حاصل تأثیرات پراکنده ی ارده های متعدد خارجی است، بلکه وی را باید به مثابه ی کارگزار یا عامل برساخت هویتی دانست که تحت شرایط خاص در حوضه ی روابط قدرت در ساماندهی هویت و سوژه بودن چندگانه ی خود شرکت می کند. (۴۴)

کارونل بر این عقیده است که فرودست بودن مفهومی ثابت و همگون نیست بلکه "مفهومی ارتباطی و نسبی" است. در اینجا عقیده ی وی شبیه عقاید راناجیت گوها می باشد که مردم در زمان و مکانی خاص نقش فرودست را بازی می کنند و در زمان و مکانی دیگر نقش گروه غالب را و در بعضی مکانها و زمانها هیچ نقشی را نمی توانند بازی کنند (۴۴).

همچنانکه کارونل می گوید "فراستی و فرودستی به طور ذاتی وجود ندارند و دارای ویژگی هایی نسبی اند. فرودست بودن جوهر یا ذات سوژه نیست بلکه بودگی اش در انقیاد است" (۴۴). تحت سلطه بودن اگر به درازا بکشد ممکن است سوژه را در جایگاهی محدود تثبیت نماید. بنابراین، دیدگاهی که فرودست بودن را نسبی می بیند باید "بینشی دوگانه را در نظر گیرد که از یک طرف برای اشکال متفاوت انقیاد پیش زمینه یکسانی قائل شود و از طرف دیگر هویت متمرّد سوژه را که در وضعیت اجتماعی محدودکننده ای شکل می گیرد به رسمیت بشناسد. این نشان میدهد که تمام فرودستان تحت انقیاد نه تنها دارای وضعیت یکسانی اند بلکه این انقیاد تأثیرات متفاوتی بر آنها دارد. این عقیده ممکن است که منتقدین را کمک کند تا تقابل دوتایی "ما/آنها" را که جزء لاینفک بررسی فرودست توسط اسپیواک است کنار بگذارند و زمینه ای را برای گوش فرادادن به فرودستان که در جایگاه پایینی قرار دارند فراهم نماید (۴۴). دست آخر، باید به یاد داشت که تمام فرودستان و کشورهای تحت استعمار تجربه ی یکسانی از تحت سلطه بودن

نداشت‌هاند لذا هنگامی که وضعیت فرودستان را مورد بررسی قرار می‌دهیم باید شیوه‌های غیر یکسانی (Heterogeneous) مورد استفاده قرار گیرند.

### کتابشناسی

- Ashcroft, Bill, Gareth Griffiths and Helen Tiffin, Ed. (1995). *The Post-Colonial Studies Reader*. London and New York: Routledge. 526p.
- Coronil, Fernando. "Listening to the Subaltern: Postcolonial Studies and the Poetics of Neocolonial States." (2000). *Postcolonial Theory and Criticism Essays and Studies*. ed. Laura Chrisman and Benita Parry. Cambridge: D. S. Brewer. 156p.
- Chakrabarty, Dipesh. (2005). "A Small History of Subaltern Studies", *A Companion to Postcolonial Studies*. Henry Schwarz and Sangeeta Ray, Eds. Oxford: Blackwell Publishing. 608p.
- Guha, Ranajit. (1997). *Dominance without Hegemony History and Power in Colonial India*. London: Harvard University Press. 245p.
- , (199). *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*. Durham and London: Duke University Press, 245p.
- , (2001). "Subaltern Studies: Projects for Our Time and Their Convergence." *The Latin American Subaltern Studies Reader*. Ileana Rodriguez, ed. Duke University Press, Durham and London. 459p.
- Morton, Stephen. (2000). *GayatriChakravortySpivak*. London and New York: Routledge. 176p.
- Parry, Benita. (2000). *Postcolonial Studies: A materialist Critique*. London and New York: Routledge. 239p.
- Prakash, Gayan. "Subaltern Studies as Postcolonial Criticism" *The American Historical review*, Vol.99, No. 5 (Dec., 1994), 1475-1490.  
<http://links.jstor.org/sci?sici=00028762%28199412%3A5%3c1475%3ASSAPC%3E2.0Co%3B2-5>
- Prakash, Gayan. (1995). *After Colonialism: Imperial Histories and Postcolonial Displacements*. New Jersey: Princeton University Press. 352p.
- Spivak, GayatriChakravorty. (198). "Can the Subaltern Speak?" *Marxism and the Interpretation of Culture*. Ed. Cary Nelson and Lawrence Grossberg. Urbana: University of Illinois Press. 478p.
- , (1987). "Subaltern Studies: Deconstructing Historiography", *In Other Worlds: Essays in Cultural Politics*. New York and London: Methuen. 309p.